

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی آیات سوره حشر

از جمله آیاتی که باید در این بحث آیات خمس مورد توجه قرار بگیرد دو آیه شریفه است که در سوره مبارکه حشر آمده است، آیه ششم و آیه هفتم این دو آیه از نظر الفاظ شبیه بهم هستند از نظر موضوع تقریباً موضوعش واحد است

اما ظاهر آیات و نحوه بررسی

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 61

آیه هفتم (واو) عاطفه ندارد، مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ در آیه اول دارد، وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ آیه دوم می گوید مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى حالا يك مقداری بعضی از این الفاظ این آیه را معنا بکنیم افاء از ماده فیء است، فیء در لغت بمعنای رجوع است، این شعر معروف از دختر سیبویه هست که آمدند درب خانه سیبویه، سؤال کردند که سیبویه کجاست؟ دخترش در جواب گفت که فاء الى الفیء فاء اذا فاء فیء یفی، فیء بمعنای برگشتن است بمعنای رجوع است وقتی که قبل از زوال شاخص را بگذارند سایه شاخص وقتی که زوال می شود، بر می گردد به سمت مشرق این رجوع همان سایه قبلی است از وقتی که خورشید طلوع می کند سایه به سمت مغرب است وقتی خورشید رسید به دایره نصف النهار و وقت زوال شد می خواهد برود به طرف مغرب این سایه می آید به سمت مشرق و این سایه دوم را برایش می گویند فیء، یعنی همان سایه اولی که قبل بوده حالا برگشته است، فیء بمعنای رجوع است افاء بمعنای ارجاع است آن وقت ما افاء الله و ما الله یعنی ما ارجعه الله آنچه را که خداوند برگردانده است، آنچه را که خداوند رد کرده است، ما افاء الله یعنی ما ارجعه الله و ما رده الله این را برایش می گویند فیء حالا در اینجا در آیه اولی می فرماید و ما افاء الله علی رسوله منهم آنچه را که خداوند برگردانده است بر رسولش منهم، منهم را کثیری از مفسرین به قوم بنی نضیر برگردانده اند آنچه را که از این قوم نضیر نزدیک در مدینه بودند، دو میلی مدینه بودند، و بدون اسب و شتر مردم مشاتاً رفتند و آنجا را گرفتند. فما اوجفتم علیه - اوجف از ماده وجف است وجف الخیل یا وجف الابل وجفاً بمعنای سرعة السیر است، ایجا ف آن کسی که بر روی اسب می نشیند این سرعت السیر دارد یا آن کسی که با ابل می رود کسی که سیر آن از سرعت معمولی سرعتش بیشتر است، آیه می فرماید فما اوجفتم علیه ما نافیة است، من خیل و لا رکاب می فرماید که شما آنچه را که ما برگردانیم بر رسول شما با خیل و رکاب اینها را که نگرفته بودید یعنی با جنگ و قتال و با سوار بر اسب یا ابل که نگرفته بودید اینها را یعنی این اموالی که ما به پیامبر دادیم اموالی نبود که شما با زحمت و با مشقت این موال را بدست بیاورید ما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب، که عرض کردم خیل بمعنای اسب است رکاب هم بمعنای ابل است، در عرب رکاب الفرس را می گویند فارس، رکاب الابل را می گویند رکاب، آن وقت رکاب در اینجا یعنی همان رکاب در ابل مراد است، قرآن می فرماید این اموالی را که ما دادیم به پیامبر شما با خیل و رکاب نرفتید بگیرید. و لكن الله یسلطه رسله علی من یشاء خدا پیامبر و رسولش را بر آن کسانی که بخواهد

مسلط می‌کند، ظاهر این است که صحابه پیامبر در این قضیه بنی نضیر از پیامبر مطالبه اموال کردند/ یعنی به پیامبر عرض کردند همانطوری که در سایر جنگ‌ها غنائم را بین مجاهدین شما تقسیم می‌کردید. اینجا هم آنچه که از بنی نضیر بدست آمده به ما بدهید! آیه نازل شد که در این جنگ آنچه که داده شد و آنچه که شما گرفتید با زحمت و با تعب که نگرفتید اینها آسان بدست آمده است، لذا فیء را هم در فقه می‌گویند آن اموالی که بدون جنگ و بدون مقاتله بدست می‌آید، شما که با جنگ و مشقت نگرفتید که حالا مطالبه اموال می‌کنید پس اینها مال کی است؟ مال پیامبر است. اینجا البته يك نکته‌ای وجود دارد و آن این است که ما وقتی تاریخ را مراجعه می‌کنیم درست است بنی نضیر نزدیک مدینه بودند، درست است که با خیل و رکاب هم نرفتند اما چند روز جنگیدند مقاتله‌ای هم بود آنها محاصره هم شدند بعد از محاصره صلح واقع شد، صلح کردند نسبت به بعضی از اموال مصالحه کردند، آن وقت چطور آیه می‌فرماید فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب روی همین اشکال بعضی از مفسرین گفته‌اند که اصلاً این آیه‌ی منهم در اینجا مربوط به قضیه بنی نضیر نیست، و مربوط به قضیه فک است. که در قضیه فک آنچه را که بعنوان فک در اختیار پیامبر قرار دادند با خیل و رکاب گرفته نشد، لذا آمدند این را گفتند، اگر ما حالا آیه بعد را که معنا می‌کنیم و تفسیر می‌کنیم بگوییم مرتبط به این آیه نیست این احتمال در آن مجالی وجود دارد، اما تمام اهل سنت آمدند آیه بعد را تفسیر برای این آیه قبل قرار دادند اگر تفسیر باشد چطور می‌توانیم ما بیاییم اینطوری بیان بکنیم، حالا يك توجیهی دارد و آن این است که بگوییم نه، این منهم ضمیر به بنی نضیر بر می‌گردد اما در بنی نضیر خیلی کاری انجام نشد، آنها محاصره شدند بلا فاصله هم صلح کردند. یعنی در حکم عدم القتال است، دیگر طوری نبود که مثل سایر جنگها مدت‌ها طول بکشد کشتاری از طرفین انجام بشود، نه بلا فاصله مصالحه شد و تمام شد و باید اینطوری توجیه بکنیم تا ضمیر منهم بر گردد به بنی نضیر، آیه طبق این معنا می‌فرماید فیء که بدون خیل و رکاب بدست می‌آید این افاء الله علی رسول خدا این را در اختیار رسول قرار داده است بر گردانده به رسولش و یسلطه رسله علی من یشاء این فیء را اختصاص داده مال پیامبر و خدا پیامبر را مسلط بر این فیء کرده است، و الله علی کل شیء قدير این آیه اول. حالا آیه دوم (و) عاطفه ندارد، دارد ما افاء الله علی رسول آنچه را که خدا بر رسول بر می‌گرداند از اهل قری، من اهل القری در آیه قبل دارد منهم که آنجا بر می‌گشت به بنی نضیر اینجا دارد من اهل القری عمومیت دارد بنی نضیر و غیر بنی نضیر، در این آیه دوم می‌فرماید مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ آیا این آیه دوم مفسر آیه اول است؟ کثیری از مفسرین اهل سنت و علماء عامه گفته‌اند این آیه دوم مصداق مستحقین آیه قبل را آمده بیان کرده است. مخصوصاً این تعبیر را زمخشری در کشاف دارد می‌گوید علت این که این (واو) عاطفه در این آیه بعد نیامده همین است که می‌خواهد بگوید این مربوط به آیه قبل است اگر واو می‌آورد کسی فکر می‌کرد این واو، واو استینافیه است حالا واو را نیاورده برای اینکه بگوید این آیه مرتبط با آیه قبل است آن وقت وجه ارتباطش چیست؟ وجه ارتباطش این است که در آیه قبل مستحقین فیء ذکر نشده است اما در این آیه مستحقین فیء ذکر شده است. در میان مفسرین امامیه مرحوم علامه طباطبایی رض در جلد 19 المیزان در صفحه 203 ایشان هم همین بیان را دارند، ایشان هم بعد از اینکه آیه هفتم را بیان می‌کنند، می‌فرمایند ظاهره انه بیان لموارد مصرف الفیء المذكور فی الایة السابقة مع التعمیم الفیء اهل القری – می‌فرماید در این آیه دوم فیء تعمیم داده شده است از بنی نضیر و غیر بنی نضیر این يك، آیه دوم آن فیء مذکور در آیه اولی را موارد مصرفش را بیان می‌کند، آن وقت در آیه اول خود مرحوم علامه فرموده است و قد سلط النبی علی بنی نضیر چون آیه می‌فرماید لکن الله یسلطه رسله فله فیئهم یفعل فیه ما یشاء فیء طبق آیه ششم برای خود پیامبر است هر کاری که می‌خواهد انجام بدهد، سؤال این است اگر آیه اولی فیء را از مختصات پیامبر قرار داد و می‌فرماید آیه دوم فرموده فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَإِنَّ السَّبِيلَ می‌فرمایند اینها مصارفش هستند اگر در آیه اولی فیء مال پیامبر است چطور در این آیه دوم می‌فرمایند فیء را باید برای اینها مصرف بکند این که سازگاری بین این دو بیان وجود ندارد ما اگر اینطور بگوییم، بگوییم آیه اولی اصلاً نمی‌گوید فیء مال کیست؟ آیه اولی می‌گوید و ما افاء الله علی رسولهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب می‌فرماید فیء را ما بر رسول بر گردانیم، رسول را مسلط کردیم بر فیء اما به این آیه نمی‌گوید فیء مال رسول است یعنی اختیار فیء بدست پیامبر است حالا آیه بعد هم می‌آید مصارف و موارد فیء را بیان می‌کند کما اینکه اهل سنت غالباً همین را می‌گویند اما ایشان آمدند فرمودند آیه ششم می‌فرماید فله فیئهم یفعل فیه ما یشاء یعنی می‌خواهند بفرمایند این فیء طبق آیه ششم ملك خاص پیامبر است هرکاری هم که پیامبر بخواهد، می‌تواند انجام بدهد، این بیان با اینکه بگوییم آیه بعد برای موارد مصرف هست این سازگاری ندارد. والد ما رضوان الله در همین کتاب خمس شرح

تحریر الوسيله در صفحه 294 ایشان همین نظریه را از مرحوم علامه نقل می‌کنند و بعد می‌فرمایند و کلامه قدس سره) لایخلو عن التهاافت و التناقض می‌فرماید این کلام مرحوم علامه در آن يك تهافتی وجود دارد فانه بعد ما فرض اشتراط الایتین فی ما افاء الله علی رسوله و عدم الایجاب بخیل و لا رکاب می‌فرمایند ظاهر کلام مرحوم علامه این است که آیه هفتم هم موضوعش همان آیه ششم است یعنی عدم الایجاب بخیل و لا رکاب مرحوم علامه هم این دوتا آیه را می‌فرمایند موضوعش آنجایی است که جنگ بدون خیل و رکاب بوده است غنائم بدون خیل و رکاب بوده است می‌فرمایند فان كان المراد اختصاصاً الفیء بالرسول فی الایة الاولى الواردة فی بنی النضیر یفعل به یشاء كما هو ظاهر صدر العبارة نه تنها ظاهر عبارت اصلاً صریح عبارت مرحوم علامه است فله فیئهم یفعل فيه ما یشاء فلا معنا لان مصرفه هی الموارد الستة المذكورة الایة الثانیة، معنا ندارد بگوییم آیه دوم مصارف آن آیه اولی است، و اختصاص سهم الله التعالی به ینفق به فی سبیل الله بعد می‌فرمایند و ان كان المراد ان المصروف فی کلا الفیئین هی الموارد الستة فلا مجال لدعوی الاختصاص الاول بالرسول اگر بگوییم در هردو آیه فیء مصرفش این طوایف است دیگر نباید بگوییم در آیه اولی فیء اختصاص به رسول دارد یعنی ایشان رض می‌فرمایند جمع بین این دوتا نمی‌شود یا باید بگوییم فیء ملك پیامبر است هر کاری که پیامبر خواست بکند، اگر این را بگوییم بعد باید بگوییم آیه دوم ربطی به آیه اولی ندارد، اگر بگوییم این دو آیه مربوط به آن اموالی است که بلا خیل و رکاب بدست آمده است هردو آیه موضوعش یکی است آیه گفته فله و للرسول و لذی القربی دیگر نباید بگوییم فیء اختصاص به رسول دارد. آن وقت ایشان می‌فرمایند فالظاهر انه لم يتمكن من الجمع بين الایتین ایشان نتوانسته بین این دو آیه جمع بکند يك عباراتی خیلی خوبی هم راجع به قرآن و تفسیر قرآن ایشان در اینجا فرموده اند که به همین کتاب الخمس مراجعه کنید. مرحوم محقق اردبیلی در کتاب زبدة البیان ایشان آنجا این عبارت را دارند در جلد اول صفحه 286، فرموده ان المشهور بین الفقهاء مشهور بین فقهاء این است ان الفیء له یعنی برای پیامبر و بعده للقاء مقامه برای امامی است که وصی پیامبر است یفعل به ما یشاء كما هو ظاهر الایة الاولى و الایة الثانیة تدل علی انه یقسم كالخمس، آیه دوم که قبلاً هم ما گفتیم همان تعبیری که در آیه غنیمت است و اعلموا انما غنمتم همان تعبیر هم در اینجا آمده است در آنجا این بر سر الله و رسول و ذی القربی لام بود بر آن یتمی و مساکین و ابن سبیل لام نبود اینجا هم همینطور است می‌فرماید فاما ان يجعل هذا یعنی این آیه دوم غیر مطلق الفیء بگوییم این مطلق الفیء مراد نیست، بل فیء خاصاً کان حکم هكذا، احتمال اول ایشان می‌گوید بگوییم این يك فیء خاصی بوده حکمش این است همه آنچه که عنوان فیء را دارد این برای رسول است بعد از رسول هم برای امام است، امام هر کاری بخواهد انجام می‌دهد بگوییم نه این يك فیء خاصی بوده است

احتمال دوم

او منسوخاً۔ یا بگوییم این آیه بعد نسخ شده است بگوییم این آیه هفتم با آیه اول منسوخ است آیه اول می‌گوید فیء مال رسول است یعنی مصارف منسوخ است، او یكون التفضلاً منه یا بگوییم فیء ملك پیامبر است اما دادن به این پنج شش گروه این تفضلی است از پیامبر (صلي الله عليه) ببینید

نتیجه بحث

یا آیه اولی را بگوییم فرموده فیء مال پیامبر است، و آیه اول اصلاً راجع به اینکه فیء مال چه کسی است بیانی ندارد، می‌فرماید و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لكن الله یسلط رسله علی من یشاء ندارد که این فیء مال پیامبر است می‌گوید ما این را به پیامبر برگردانیم. و آیه بعد آمده مصارفش را ذکر می‌کند. دوم: اگر حرف مرحوم علامه را بنزیم آیه اولی که می‌گوید فیء اختصاص به پیامبر دارد آیه بعد مصارفش را می‌خواهد ذکر بکند این همین تهافتی است که والد ما رض فرموده‌اند. آیا اینجا احتمال دیگری وجود دارد که این دو آیه شریفه نه معنای اول مراد باشد نه معنای دوم این جا مرحوم محقق خوئی (رض) در کتاب الخمس آمدند يك بیان دیگری دارند که حالا این بیان را پیش مطالعه بفرمایید جلسه بعد ان شاء الله متعرض آن بیان می‌شویم.